

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و على آله
الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقِ قَاطِمَةَ الرِّكْبَةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَجَبَائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ الَّتِي
اُنْتَجَبَتْهَا وَ فَضَّلَتْهَا وَ اخْتَرَتْهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ طَلَمَهَا وَ
اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدْمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ خَلِيلَةَ
صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا حَدِيجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرِمُ
بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرِّ بِهَا أَعْيُنَ دُرِّيَّتِهَا وَ أُلْبَعُغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ
السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.

بحث در استدلال به روایات دالّی بر انکار قلب بود برای اثبات وجوب کراهت از منکر و
ترک معروف صادر از غیر، روایت اولایی را که، روایت جابر بود بحث کردیم و نتیجه این
شد که استدلال به این روایت تمام نیست روایات دیگری هم که به همین مضمون وارد
شده است که آنکروا، یا الانکار کذا، من ترک الانکار، آن روایت چهارم همین باب دوم،
«مَنْ تَرَكَ إِنْكَارَ الْمُنْكَرِ يَقْلِبُهُ وَ لِسَانِهِ (وَ يَدِهِ) فَهُوَ مَيْتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ» یا بقیه‌ی روایاتی که
دارای این مضمون هستند.

س: ...

ج: بله، آن ان شاء الله در تفسیر چیز خواهد آمد تفسیر فیض.

عرض کردیم که این روایات انکار بالقلب معنایش کراهت نیست چون آن‌چه که از کتب
لغت استفاده شد انکَرَه به معنای این هست که عابَه، عابَه أَنْكَرَ الشَّيْئاً، أى عابَه، عابَه یعنی
او را نسبت به عیب داد او را معیوب پنداشت، معنای عابَه این هست یعنی او را دارای
عیب دانست او را معیوب دانست؛ این معنای عابَه، پس بنابراین انکار المنکر بقلبه، یعنی
در قلبش آن منکر را عیب بیندارد ناروا بیندارد، منکر را، نه فاعل المنکر را، کار به فاعل
المنکر ندارد آن منکری که دارد صادر می‌شود از آن عاصی، این را عیب بشمارد، و این
غیر از کراهت است می‌گوید عیب هست درست است چون نافرمانی خدای متعال است.
هذا أولاً؛ ثانياً اگر ...

س: ...

ج: عیب ندارد قلب می‌یابد اشکال ندارد او را معیوب می‌یابد، این کار را معیوب می‌یابد

اما تنفّر هم از آن این هست که عیب است مگر آدم از هر عیبی تنفّر دارد؟

س: ...

ج: قلب طیب شما این جوری است ولی این جوری نیست انسان خیلی چیزها را عیب می‌داند اما تنفّر او آن ندارد فراوان است این کار، اهل عصیان می‌گویند قبول داریم کار بدی است این کار، کار خوبی نیست اما تنفّر از آن ندارد علاقه‌مند هم به آن هست.

س: ...

ج: یعنی قلبش می‌گوید این معیوب است این دارای عیب است.

س: تمایل است، شاید می‌خواهند بگویند قلب محل علاقه‌ها است؟

ج: فقط این نیست.

س: ...

ج: حالا شما این طور می‌فرمایید دیگر من بیش از این بلد نیستم.

این به خدمت شما عرض شود که جهت اولی که عرض کردیم. جهت دوم این هست که ما وقتی که به این روایات نگاه می‌کنیم انکار را به سه چیز نسبت داده بدون این که انکار را چکار کند؟ تکرار کند. «مَنْ تَرَكَ انْكَارَ الْمُنْكَرِ يَقْلِبْهُ وَ لِسَانَهُ (وَيَدِهِ)» انکار به لسان یعنی چی؟ یعنی بگوید نکن، وادار کند او را بر انجام ندادن و مانع او بشود، تغییر بدهد. انکار به لسان، انکار به ید، یعنی تغییر بدهد همان طوری که در کتب لغت هم این مطلب آمده است، مثلاً در صحاح دارد که «و التَّنْكَرُ و الانْكَارُ، تغییر المنْكَرُ» در لسان العرب «الْانْكَارُ تغییر المنْكَرُ» در تاج العروس «التنْکیر و الانْکار تغییر المنْکر» «انْکر بلسانه» یعنی به سبب لسانش غیر، تغییر داد آن منکر را. «انْکر بیده» یعنی به واسطه‌ی یدش، به واسطه‌ی عملیات فیزیکی‌ای که انجام داد آن... این کنایه است به ید، این منکر را تغییر داد پس بنابراین وقتی انکار به لسان و به ید نسبت داده می‌شود معنای آن یک کار فیزیکی خارجی است که موجب تغییر آن منکر می‌شود.

س: ...

ج: نه خود تغییر دیگر.

س: ...

ج: احتمال تأثیر می‌دهد در صدد این یعنی برمی‌آید.

س: ...

ج: در صدد برمی‌آید ولی این جا فرموده انْکر یعنی باید تغییر بدهد.

س: ...

ج: به ید هم دارد.

این یعنی آن شخص را می‌خواهد باز دارد دیگر، تغییر بدهد او را. همین انکار به قلب هم نسبت داده شده. حالا که به قلب نسبت داده شده این کلمه‌ی اُنْكَر آیا استعمال لفظ در اکثر از معنا شده؟ چون قلب، کار قلب به تنهایی این نیست که، با قلب چه کار می‌شود کرد؟ انکار بالقلب یعنی به سبب قلب ما چه جور می‌توانیم تغییر بدهیم واقع امر را؟ پس بنابراین یا این که باید احد الامرین را در این جا مرتکب بشود یا این که بگوییم مقصود از این انکار به قلب اظهار کراهت قلبی است که با این مواردی هست که انسان با اظهار کراهت قلبی باعث می‌شود که شخص دست از آن منکر بردارد یا از آن ترک معروف بردارد یعنی همان کاری که از لسان می‌آید از ید می‌آید در یک مراتبی هم، در یک مواردی هم از انکار قلبی به معنای اظهار کراهت قلبی، که آقایان فقها هم آمدند چه کردند؟ همین را از مراتب اولی امر به معروف و نهی از منکر شمرند. پس «مَنْ اَنْكَرَ يَقْلِبْهُ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ» این انکر یک امر قلبی کراهت نفسانی باطنی‌ای که اظهار نشده باشد این نیست، بلکه مقصود از این انکار همان تغییر دادن به واسطه‌ی قلب است که تغییر دادن قهراً در جایی است که آن ما فی القلب اظهار بشود یا باید این جور معنا بکنیم و یا این که معنا کنیم به این معنا بگیریم که در قلبش انکار می‌کند یعنی بنا می‌گذارد تصمیم می‌گیرد که اگر توانایی داشتیم و از دستم آمد تغییر بدهم فلذا آن روایاتی که قلب را هم آخر ذکر کرده یعنی فرموده اول لسان و بعد ید و بعد قلب ذکر کرده است یعنی چی؟ یعنی اگر با لسان می‌بینی کاری از دستت نمی‌آید الان اثر ندارد و از ید هم می‌بینی اثر ندارد ولی در عین حال در قلبت باید چه کار بکنی؟ باید تصمیم داشته باشی که هر وقت شد و این فراهم شد که من تغییر بدهم تغییر می‌دهم یعنی بنا و تصمیم بر تغییر. پس این جا یا بالاخره این انکار بالقلب را به قرینه‌ی این که همین انکار به قلب به سه چیز نسبت داده شده و سه وسیله برای آن ذکر شده لسان، ید، و قلب، به قرینه‌ی این که به آن دو تا نسبت داده شده پس باید یک معنایی داشته باشد فراراً از این که استعمال لفظ در اکثر از معنا بشود که خلاف ظاهر است باید معنایی داشته باشد که با آن‌ها سازگار است و این معنا یا عبارت است از این که آن ما فی القلب را اظهار کند و یا به معنای این است که تصمیم بر تغییر بگیرد به این لحاظ به آن هم گفته شده است انکار، که تصمیم بر تغییر دارد همان معنایی که به بقیه نسبت داده شده است. بنابراین حاصل کلام این می‌شود که انکار به قلب را نمی‌توانیم معنا بکنیم به معنای صرف الکراهة النفسانية، بلکه یا باید طبق لغت که به معنای عابث بود یعنی نسبة الی العیب، به آن معنا بگیریم و او را معیوب شمرد دارای عیب بشمارد یا به این معنا بگیریم. به این معنا گرفتن، این لَبَّاس به در آن جاهایی که خودش به تنهایی گفته شده است؛ اما آن‌جاهایی که اسناد به لسان و ید هم داده شده است دیگر به آن معنا نخواهیم بگیریم استعمال لفظ در اکثر از معنا می‌شود چون معنا ندارد بگوییم که مقصود از ید این هست که نسبة الی العیب، بله به لسان می‌شود که بگوید تو کار خرابی داری انجام می‌دهی کاری که از تو انجام می‌شود کار نادرستی است، این می‌شود اما بالضرورة این لازم نیست بلکه همان که به او بگوید اِفْعَلْ اَوْ لَا تَفْعَلْ، این کفایت می‌کند. پس بنابراین ...

س: ...

ج: عمل مهم‌تر است یعنی چی مقصودتان؟

س: ...

ج: یعنی تا دیدیم مثلاً یک کسی یک محرمی را انجام می‌دهد سیلی به او بزیم بدون این که حرفی با او بزیم این بهتر است؟

س: ...

ج: یک وقتی، پس بنابراین بهتر است که نیست.

س: ...

ج: بله این که شما، روایت که در مقام موجهی جزئی‌ی مهمله که نیست که بگویم یک جاهایی. بله این ترتیب دارد فلذا بحث ترتیب را بعداً مطرح خواهیم کرد فعلاً در مقام بحث ترتیب نیستی.

س: حاج آقا انکار به لسان و ید، حالا که در طریقتش هم انکار قلبی می‌آید عرض به خدمت شما که نسبت گناهی که دیگران می‌کنند انکار به ید به زبان این هست که بگویم نکن، به ید هم این هست که کاری نکنیم که مانع ایجاد نکنیم یعنی او میل و اراده‌ی انجام را دارد ما به زبان می‌گوییم نکن به ید هم که مانع ایجاد می‌کنیم به هر ترتیب، یا با طراحی و برنامه‌ریزی یا حالا اقدام عملی که نکن. به قلب هم یعنی این که حالا او میل دارد انجام بدهد ما باز به قلب هم در واقع، قلباً هم در واقع منکری در واقع قلباً می‌گوییم نکن، کما این که نسبت به فعل خودمان می‌گوییم.

ج: قلباً می‌گوییم نکن یعنی چی؟

س: یعنی ما در قلب خودمان حدیث نفس... یعنی حدیث نفس گاهی من دارم می‌کنم دلم می‌خواهد الان یک کاری را انجام بدهم. به خودم می‌گویم نکن زشت است. نکن مثلاً... همین حالتی که نسبت به قلب خودم دارم در دل میل دارم می‌خواهم این شیرینی را بردارم بخورم بعد می‌گویم همه نگاه می‌کنند زشت است می‌گویم نکن، همین، به قلب می‌گویم نکن، به زبان می‌گویم به ید هم سعی می‌کنم برای خودم مانع ایجاد بکنم.

ج: خودش که می‌داند که نمی‌خواهد بکند باید آن کاری که از او صادر می‌شود را انکار کند، نه این که به خودش، خودش که معلوم است معصوم هم باید این امر به معروف بفرماید در قلب انکار بفرماید مثلاً به حسب این روایات، خودش که معلوم است که نمی‌کند که...

س: این تأیید شما بوده

ج: نه من این تأییدها را نمی‌خواهم ببخشید.

س: می‌خواهم بگویم که یعنی قلب، انکار به معنای همین است که ما به خودمان تلنگر می‌زنیم تشر می‌زنیم یا نسبت به ...

ج: نه ما این را نمی‌گوییم. ببینید این فرمایش حضرت‌عالی علی‌التباین من عرض بنده هست من نمی‌گویم در قلبش به خودش بگوید نکن، به جای این که با لفظ بگوید در قلبش با خودش می‌گوید نکن یا بکن، این نیست.

س: حاج آقا او با تعدد دواعی که در آن بحث قبلی هم ...

ج: مثلاً حالا شما بگویید، حالا فرض کنید یک خانمی است روی خودش را نمی‌گیرد به خودش بگوید تو حجاب داشته باش.

س: نه، نسبت به آن

ج: انکار به قلب باید بکند دیگر.

س: نه نه، نسبت به آن من پیش خودم می‌گویم این کار، حالا یک وقت هست جرأت آن را ندارم که به زبان به او بگویم.

ج: می‌دانم

س: فقط به خودم می‌گویم که این خیلی کار زشتی می‌کند خیلی کار بدی می‌کند. نباید این کار را بکند.

ج: علی‌ای حال پس حالا دیگر اجازه بفرمایید چون دارد وقت تمام می‌شود.

س: استاد غرض ما این بود که یعنی با تعدد دواعی، تعدد غرض که در آن قضیه‌ی قبلی هم همین مسئله را همین‌جوری حل کردیم البته نپذیرفتید همان‌جور حل می‌شود آن وقت ما ...

ج: این را هم عطف به ما سبق بفرمایید.

عرض می‌کنم به این که پس بنابراین انکار بالقلب یا فأنکروا بالقلب بقلوبکم، این امرش دائر است بین این که در مواردی حمل بکنیم بر این که یعنی عابۀ و در مواردی هم حمل بکنیم آن‌جایی که عطف شده و یک انکار نسبت داده شده به ثلاثه، به قرینه‌ی اسنادش به لسان و ید و این که استعمال لفظ در اکثر از معنا یا ممتنع هست علی‌مسلک مثل محقق خراسانی در کفایه و یا لااقل خلاف ظاهر جدی است و لایصار الیه الا بالدلیل القاطع، باید معنایی بکنیم که با آن دو تا سازگار است با لسان و ید سازگار است. معنایی که با آن‌ها سازگار است این هست که مقصود از انکار بالقلب اظهار ما فی القلب باشد که به داعی تغییر، همان‌طور که إفعال و لاتفعل گفته می‌شود به داعی تغییر، یا ید استعمال می‌شود به داعی تغییر این‌جا هم اظهار ما فی القلب بشود به داعی تغییر.

س: ...

ج: با لسانی که صحبت می‌کند همان‌طور که بعداً ان شاء الله خواهد آمد رتبه‌ی قبل را فقها فرمودند که چه هست؟ نه، قبل از این که به او بگوییم إفعال أو لاتفعل، اگر با اظهار ما فی القلب به این که بدون کلام به ترش کردن روی، به سر آن طرف کردن به قطع موقت رابطه، به یک چیزی این‌جوری ما فی القلب یعنی یک مجلسی داری دعوتش نکنی، با این که توقع او این هست که او را دعوت کنی، همین که یک بار دعوتش نکردی می‌فهمد که علت آن چه بود. با این کارها اظهار کنی آن کراهت را، گفتند این مقدم بر لسان است و مقدم بر ید است اگر می‌تواند با این‌ها امر به معروف و نهی از منکر بکند حق ندارد به لسان بگوید اگر به لسان می‌تواند کار را هم تغییر بدهد حق ندارد به ید باشد که ید این‌جا البته کنایه‌ی از اعمال قدرت است این‌ها مراتب گفتند دارد دیگر.

فلذا این روایات هم دارد می‌فرماید که به این معناست، یا به معنای چه بگیریم؟ یا به معنای تصمیم تغییر و بنا گذاشتن بر تغییر عند الامکان، الان می‌بیند باید فایده‌ای ندارد به لسان هم فایده‌ای نداشته حالا باید در قلبش این تصمیم، وجود تصمیم بر تغییر عند الامکان لا اقل باشد. در مواردی هم داریم که در شرع مقدس بعضی چیزها که انسان بر آن قدرت ندارد فرمودند باید نیت آن را داشته باشد مثلاً یک بدهکار، الان برای پرداخت بدهی خودش قدرت ندارد ولی این‌جا فتوا دادند گفتند واجب است که قصد ادا را داشته باشد واجب است قصد ادا عند الامکان را داشته باشد این واجب است اگر نه در دلش هم این هست که نمی‌خواهم پرداخت کنم پرداخت نمی‌کنم این حرام است پس بنابراین ولو این که الان ندارد مال را پرداخت کند و معسر است ولی باید قصد الاداء واجب است که داشته باشد این‌جا هم باید در باب امر به معروف اگر می‌بیند به قول و بالید نمی‌تواند تغییر منکر بدهد در نفسش باید بنای بر این داشته باشد که عند القدرة من تغییر خواهم داد این بنا را باید در نفس خودش، و در قلب خودش داشته باشد. علی‌ای حال پس بنابراین علی‌ضوء ما ذکرنا، این‌ها به این روایات ولو متعدد هم هستند و سند بعضی از آن‌ها هم مثلاً تمام هست نمی‌توانیم استدلال کنیم بر آن‌چه که فرموده‌اند که کراهت نفسانی من حیث هی بلا اظهار کراهت نفسانی امر واجب، به این روایات نمی‌توانیم استدلال بکنیم.

س: ...

ج: بغض بله، حالا می‌گوییم، آن هم بغض هم راجع به چه هست؟ این توجه هم می‌فرماید ان شاء الله بغض را خواهیم گفت، بغض راجع به آن فاعل حرام و تارک معروف است او را می‌غوض بدارید این‌جا انکار آن منکر است به خود فاعلش کار نداریم انکار آن منکر است که دارد از آن شخص انجام می‌شود.

س: ...

ج: نه آقایان مقصودشان از این، لسان چهره نیست این ادبیات خاص از، نه این لسان چهره مقصودشان نیست در مقابل لسان قرار دادند گفتند مرتبه‌ی اولی در تمام رساله‌های عملیه و متون فقهیه و استدلالیه و غیر استدلالیه که نگاه بفرمایید مقصودشان از مرتبه‌ی اولی این هست که بدون تکلم، بدون این که حرف بزنند، بدون این با یک کنش‌های قیافه‌ای و امثال ذلک به او بفهماند که این کار را باید ترک کنی و این من راضی به این کار نیستم.

س: استاد یک اشکالی که طرح می‌شود این هست که چه‌طور شما در بحث قبلی فرمودید که ما قصد گناه را اگر داریم قطعاً رضایت به آن را هم داریم این‌جا می‌فرماید که قصد گناه را در واقع این شخص که ندارد و قصد ترک را باید، یعنی واجب است که قصد ترک داشته باشد ولو میل و رضایت درونی به آن دارد یعنی در واقع من اگر قصد ترک دارم باید میل و رضایت من به ترک باشد در حالی که من می‌بینم میل و رضایت من به فعل است.

ج: حالا وسط دعوا نرخ تعیین می‌کنید. بعد تشریف بیاورید دیگر بحث گذشته است برنگردیم دیگر.

س: نه همین‌جا را عرض می‌کنم. اشکالی ...

أَمْرًا فَكَرِهَهُ كَانَ كَمَنْ غَابَ عَنْهُ» اگر در یک مجلسی هستی ولی کراهت داری آن امر ناصواب را و ناصحیح را، مکروه داری در نفست، تنقیر داری در نفست از او، این مثل آدمی هستی که نیست یعنی این مبّرر حضور در آن جا می‌شود بنابر اثر اول، بله یک وقت در یک مجلسی هستی گناه دارد آن جا انجام می‌شود شما هم مرتکب آن گناه نمی‌شوی و در قلب هم واقعاً کراهت داری، این مثل آدمی است که در آن مجلس حضور ندارد کمن غاب عنه، ولو در مجلس هست اما این مثل آدمی است که کمن غاب عنه هست یعنی اشکالی، ولو اظهار کراهت نکند. این نسبت به آن امر اول، نسبت به امر دوم، کمن غاب عنه، یعنی مثل کسی است که غائب است و هیچ وظیفه‌ای به گردنش نمی‌آید یعنی امر به معروف لازم نیست بکند نهی از منکر، همین که در ... کافی هست دیگر. این جمله چه می‌خواهد بفمراید؟ امر اول را می‌خواهد بفمراید امر دوم را می‌خواهد بفمراید؟ امر دوم اگر بخواهد معنای جمله باشد خلاف ضرورت است که کسی که در یک مجلسی هست ولی فقط کراهت نفسانی دارد مثل کسی است که غائب است هیچ وظیفه‌ای ندارد آدم غائب چه وظیفه‌ای دارد؟ این را می‌خواهد بفمراید کمن غاب عنه؟ یا آن امر اول را می‌خواهد بفمراید یا عموم تنزیل دارد هر دوی آن را می‌خواهد بفمراید؟ کم غاب عنه من کلّ الجهات؛ هم حضورش اشکال ندارد و هم وظیفه‌ای به گردنش نمی‌آید از آن طرف «وَمَنْ غَابَ عَنْ أَمْرِ قَرَضِيَّةٍ كَانَ كَمَنْ شَهِدَهُ» مثل کسی است که حاضر است آدم حاضر گناه می‌کند این هم گناهکار است چون راضی است و چون راضی به آن کار هم هست وظیفه‌ای، چون مثل کسی است که شاهد است چطور آن وظیفه‌ای امر به معروف و نهی از منکر دارد این هم وظیفه‌ای امر به معروف و نهی از منکر دارد. اگر این جوری باشد پس نتیجه این می‌شود که امر به معروف و نهی از منکر بر چه کسی واجب است؟ بر کسی واجب می‌شود که یا راضی است یا کراهت در نفس حداقل ندارد چون کسی که کراهت در نفس داشته باشد این کان کمن غاب عنه، مثل آن می‌ماند. فلذا خود این حدیث شریف، فهم معنای آن واقعاً مشکل است که چه می‌خواهد بفمراید شراح حدیث هم من حالا وقت نکردم که به شراح حدیث نگاه کنم، مجلسی و غیر مجلسی رضوان الله علیهم در توضیح این کلام چه فرمودند. همین محاسباتی است که فعلاً خودم کردم که این حدیث شریف مفاد آن چه می‌خواهد باشد. ما اگر بخواهیم به این حدیث شریف استدلال بکنیم این هست که «من شهد امرأً فکَرِهَهُ كَانَ كَمَنْ غَابَ عَنْهُ» یعنی مثل کسی که امری را که لابد این امر هم امر منکر است لابد مقصود این هست که امر منکر، «من شهد امرأً منکراً فکَرِهَهُ كَانَ كَمَنْ غَابَ عَنْهُ».

س: استاد مجلس معنا نکنیم یعنی مجلس گناه نیست در خیابان رد می‌شوم گناه را می‌بینم.

ج: نه مجلس نمی‌گویم حالا این یکی هست یکی از آن مجلس است.

س: مجلس عنوان شد.

ج: نه، کان کمن غاب عنه یعنی ...

س: ...

ج: بله گفتیم که دو تا برای حضور، دو تا اثر ما فعلاً می‌دانیم یکی این که حضور در مواردی حرام است دو: حضور موجب توجه تکالیف به انسان می‌شود که امر به معروف کن، نهی منکر کن، تغییر بده، در مواردی که شرایط آن وجود دارد. حالا حضور این‌ها را

دارد و کسی که غائب هست هر دو حکم‌ها را ندارد قهراً، حالا این که می‌فرماید من شاهد امرأً فکهره کان کمن غاب عنه، مثل آدمی است که نیست، شاهد امرأً، حالا یا در مجلس است یا به قول شما در خیابان می‌بیند که آن مجلس گناه اسم آن نیست، و یا این، این مثل آدمی است که غائب است یعنی نه کار حرامی انجام داده از نظر حضورش، و نه وظیفه‌ای به گردنش آمده. چون کفایت می‌کند.

س: از آن جایی که بین مشبّه و مشبّه به به جمیع جهات که تشبّه وجود ندارد که ولو در یک جهت ... کفایت می‌کند کمن، مثل او هست.

ج: بله در چه جهتی مثل او هست؟

س: ...

ج: می‌دانم، در چه جهت مثل اوست؟ در یک جهتی باید بگوییم مثل اوست

س: ...

ج: مثل اوست در چی؟

س: در این که گناه نمی‌کند.

ج: در این که گناه نمی‌کند خیلی خوب، آن وقت اشکال این هست که اگر مثل او در این که گناه نمی‌کند

س: ...

ج: کدام؟

س: همین شخصی که حاضر است و گناه می‌کند من که می‌بینم و کراهِت دارم این گناه را برای من نمی‌نویسند مثل کسی است که غائب است در مجلس نیست مثلاً مجلس گناه، گناه است من این‌جا هستم چون کراهِت دارم برای من حضور فی المجلس که معصیت است آن معصیت ...

ج: مگر ما این را داریم برای کسی که حضور در جایی دارد آن گناه را برای او می‌نویسند؟ آن گناه را که او دارد انجام می‌دهد «لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (فاطر، 18)

س: ...

ج: نه، نه که گناه او را برایش می‌نویسند.

س: ...

ج: نه خود حضور در مجلس گناه، خودش موضوع آخر، خودش معصیه آخری است، جزای خودش را دارد، نه جزای شارب الخمر را داشته باشد این گناه آخری است نه این که گناه او را برای این می‌نویسند، این حضور در آن‌جا خودش گناه دارد. پس بنابراین این کان کمن غاب عنه، حالا علاوه بر این که حالا معنا را فهمیدیم این مثل آن می‌ماند یعنی چی؟ یعنی گناهی پای او نمی‌نویسند؟ اما حالا واجب است؟

س: گناه مؤید بودن را برایش نمی‌نویسند یعنی کسی که حضور دارد و می‌بیند و ساکت است مؤید ...

ج: مؤید، چه مؤیدی هست؟ چه کسی مؤید است؟

س: آن که حضور دارد این می‌گوید کم غاب، یعنی مثل غیر مؤید ...

ج: نه، این آخر مؤید نیست حالا آدم یک جایی حضور داشته باشد معنای آن تأیید نیست یک وقت کمکش می‌کند یک وقت تشویقش می‌کند ترغیب می‌کند وسائل با ... اما هیچ‌کاری نمی‌کند آن‌جا نشسته.

س: نه همین که حاضر است و ساکت است مؤید است.

ج: بله،

حالا این به خدمت شما عرض شود که یک حدیث، این حدیث شبیه آن در جعفریات هم هست که سندش با این حدیث ما تفاوت می‌کند و ذیل روایت یک همین باب هم باز حدیثی داریم که این‌ها را ان شاء الله فردا باید دنبال کنیم ببینیم به نتیجه‌ای می‌رسیم یا نه، بالاخره این‌ها بهترین احادیثی است که چون واژه‌ی کراهت در آن به کار برده شده الصق احادیث به بحث ما هست که می‌خواهیم ببینیم حکم کراهت چه هست؟ ان شاء الله فردا تتمه.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.